

گفت‌وگو با علی سرابی
کارگردان نمایش خدای کشتار

این‌ها هیولا می‌شوند



رضا آشفته

علی سرابی، بازیگر تئاتر است که تجربه‌هایی هم در زمینه سینما و تلویزیون دارد. اما «خدای کشتار» دومین تجربه کارگردانی‌اش به شکل رسمی است که بعد از «برنارد مرده است» (پاییز ۹۴) بر صحنه می‌آورد. اما او دو تجربه دیگر کارگردانی در جشنواره دانشگاهی و تئاتر ماه داشته که در هر دو نیز جایز رتبه اول کارگردانی و بازیگری شده است. نمایش **هویت** را بعد از جشنواره تئاتر ماه، در شبکه چهار، تله‌تئاترش می‌کند. همچنین دو تله‌تئاتر را سه سال پیش موقع سال تحویل در شبکه یک، کارگردانی کرد که به شکل زنده پخش شدند. یک نمایش را به‌همراه همسرش مارال بنی‌آدم در کانادا کارگردانی کرده. خدای کشتار درباره دو خانواده متمدن پارسیسی است که بچه‌هایشان با هم گلاویز شده و پسر یکی، پسر دیگری را با چماق زده و حالا دندان درد و عصب‌کشی شامل حالش شده است. اینان گرد آمده‌اند که مسئله را حل‌وفصل کنند و دو پسر را آشتی دهند، اما نتیجه دعوی خودشان رفتاری غیرمتمدانه است. در این نمایش نوید محمدزاده، مارال بنی‌آدم و ستاره پسیانی در کنار علی سرابی بازی می‌کنند.

❖ **شما فیلم رومن پولانسکی، براساس نمایش‌نامه «خدای کشتار» را دیده‌اید؟**
بله... منظورتان چیست؟

❖ **می‌خواهم نظرت را درباره فیلم بدانم؟**

بگذارید این‌طور جوابتان را بدهم. من سال‌ها پیش متن

را خوانده و اجرایی را هم دیده بودم که دلم می‌خواست خودم در آن بازی یا حتی کارگردانی‌اش کنم.

❖ **کدام اجرا را دیده بودید؟**

در تئاترشهر که علیرضا کوشک جلالی، کارگردانی کرده بود و بنابر نگاه خودش قابل‌قبول بود اما بنابر سلیقه من زیاد دوستش نداشتم بنابراین همان‌جا تصمیم گرفتم آن را کار کنم، به‌همین‌دلیل فیلم اجرایی‌که در دنیا شده بود و حتی پاره‌ای از این اجرا را به شکل ویدئو دیده‌ام. فیلم پولانسکی را هم دیده‌ام که وفادار به متن و جذاب است. او عین‌به‌عین نمایش‌نامه را کار کرده و فقط در ۱۵ دقیقه اول یک‌دوم صحنه‌ای را جابه‌جا کرده اما بقیه موارد منطبق بر نمایش‌نامه است. او در پلان پایانی طوری نشان می‌دهد که این دو خانواده با هم و بچه‌ها هم آشتی کرده‌اند و همه‌چیز خوشایند است. در طول فیلم هم همه‌چیز دارد جدی پیش می‌رود و البته طنز هم حضور دارد بنابراین ما هم بلندبلند می‌خندیدیم.

❖ **نظرتان درباره اجرای کوشک‌جلالی چیست که چندین‌بار هم روی صحنه رفته است؟**

بهر است درباره‌اش چیزی نگویم چون من به لحاظ سلیقه‌ای آن اجرا را دوست نداشتم و به‌عنوان بازیگر دلم نمی‌خواست آن‌طوری بازی شود چون آنها بسیار تلاش می‌کردند تماشاگران را بخندانند و همچنین سعی می‌شد کم‌دی نیز از جنس ایرانی شود که این هم متناسب با فضای متن رضا نبود.

❖ **چه نکته‌ای در متن هست که پس از خواندن مصمم به کارکردش شدید؟**

بعد از دیدن اجرا متن را خواندم و واقعا متن جالبی است. پیش از آن هم نمایش‌نامه هنر از یاسمینا رضا را خوانده بودم و این‌طور شد که خود متن «خدای کشتار» ترغیم کرد آن را کار کنم.

❖ **چرا برای اجرای این متن‌ها به امروز فاصله افتاده است؟**

من بیشتر بازیگرم تا یک کارگردان بنابراین بیشتر وقتم در این سال‌ها صرف بازی شده و برای همین فاصله افتاده. ❖ **با چه رویکرد و تأثیری می‌خواستید متن را کار کنید؟**
روایع پیشینه‌ها نوید محمدزاده بود که بیا کار کنیم و تو کارگردانی کن، گفتم چه متنی؟ گفت خدای کشتار! دیدم از متنی می‌گوید که دغدغه خودم هم هست. سه‌تا ترجمه از آن هست هر سه را خواندم و متن ترجمه مانده طهماسبی را برای کار انتخاب کردم. از خانم طهماسبی اجازه گرفتم در جاهایی متن را تغییر دهم و این‌طور شد که برداشتی از این ترجمه را اجرایی کردیم. ❖ بنابراین مصمم شدی آن را کار کنی؟

بله، چون می‌خواستم کارگردانی را تجربه کنم.

❖ **ویژگی متن و نوع نگاهت به آن در اجرا چه بود؟**

فکر می‌کنم شخصیت‌هایش خیلی شباهت دارند

با آنچه بسیاری از اشخاص به‌ظاهر متمدن مدعی‌اش هستند. بنابراین حس می‌کردم به شیوه ناتوارالیستی

می‌توانیم آن را کار کنیم چون این دیالوگ‌ها مبتنی بر واقعیت است و در آن طنزی هم هست که نهان است و البته بی‌پرده و بی‌پروا آنچه را دارد درباره‌اش حرف می‌زند، نشان می‌دهد و همه‌چیز را عریان و واضح داریم می‌بینیم. ناخودگاه در آن طنز هم هست که ما را به لیخنند وامی‌دارد و این تجربه به لحاظ فضا، رنگ و بازی بسیار با نمایش «برنارد مرده است!» متفاوت است.

❖ **آیا خانم‌های بازیگر هم از همان ابتدا همین‌ها هستند که در کار بازی می‌کنند؟**

بله، همین‌ها بودند چون زمانی نوید این متن را برای کارگردانی‌ام مطرح کرد که ما با هم بودیم و فقط من چیدمان را تغییر دادم که چه کسی چه نقشی را بازی کند.

❖ **فکری‌کنم تصمیم درستی هم برای نقش‌ها گرفته‌اید چون بازیگران هم به نقش بسیار نزدیکند و هم در بده‌بستان حسّی و دیالوگ‌گفتن، خیلی با هم درگیر هستند و هیچ‌کدام هم از دیگری کم نمی‌آورد که در نمایش برنارد مرده است این‌طور نبود، بازیگرها نمی‌توانستند با هم تراز شوند و لطمه زیادی به کار می‌زدند؟**

درواقع در برنارد مرده است آنچه مدنظرم بود، به‌دلیل اینکه سر کار بودند در زمان اجرا در اختیار نبود و من به دلیل آنکه باید سر موعد مقرر اجرا می‌رفتم، مجبور شدم با تیم دیگری کار کنم که البته اینها هم بازیگران قابلی هستند اما برای نقش‌های آن نمایش به‌درستی انتخاب نشده بودند.

بنابراین اعتقاد دارم انتخاب‌هایم غلط بودند اگر بازیگران به‌درستی

برای ایفای نقش انتخاب شوند، آن‌وقت همه‌چیز درست پیش خواهد رفت به‌همین‌دلیل هم در «خدای کشتار» هر سه بازیگری که همراه هستم هم به نقش نزدیکند و هم هوشمندانه به آنچه مدنظرم است، گوش کرده‌اند.

❖ **از انتخاب‌ها با رضی‌باشی؟**

بله، خیلی زیاد.

❖ **در این بازی‌های راحت، مقدار و نوع تمرین هم مؤثر است، دراین‌باره بگویید...**

هر سه بازیگرم هم‌زمان سر کار بودند و کمتر می‌توانستیم تمرین مفید داشته باشیم بنابراین بیشتر خودم وقتم را صرف این کار کردم و در خلوت روی متن ترجمه کار کردم که برای اجرا بهتر شود، به میزانشان، لحن‌ها و حس‌ها فکر کردم و در فرصت‌های تمرین آنچه باید را به بازیگرانم منتقل کرده‌ام و چون هر سه خیلی باهوش و شونده خوبی هم هستند، به‌خوبی آنها را اجرا کردند و به ریتم و بده‌بستان درست رسیده‌اند که در این تمرین‌ها به آن رسیده‌ایم.

❖ **باز هم به نظر می‌رسد در اجرای شما با توجه به اینکه سعی زیادی نکرده‌اید که کم‌دی شود، اما هنوز هم کم‌دی بر تراژدی غالب است و باید تراژدی را با کم‌دی بالانس و هماهنگ کنید که به آن تأثیر مطلوب‌تر**

نزدیک شویم...

بله، من هم به این گفته شما اعتقاد دارم و از کارم خیلی راضی‌ام چون جواب تماشاگر را می‌گیرم. وقتی بازیگرها روی صحنه هستند هر شب مواردی را به آنها گوشزد می‌کنم که هیچ نکته‌ای را اضافه بر متن نگویند چون نمی‌خواهیم خودمان را اسیر خنده تماشاگران کنیم و جالب اینجاست‌که در این طنز، تماشاگر خودش را می‌بیند و این چیزها در واقعیت زندگی تک‌تک تماشاگران هست. اینها همان دروغ‌هایی است که به خودمان می‌گوییم و پنهانش می‌کنیم اما در خدای کشتار عریان می‌شود و بی‌آنکه ما کمترین تلاشی برای خنداندن کرده باشیم، تماشاگران به این رویداد‌های شبیه به زندگی خودشان می‌خندند.

❖ **یعنی تراژدی کامل است؟**

سعی می‌کنیم که بشود. اجرای ما جدی و تلخ است. همین چند شب پیش فاطمه معتمدآریا میهمان‌مان بود؛ با چشم‌های گریان پشت صحنه آمد و گفت پایان کارتان گریه‌ام را درآورده است. برای برخی دیگر هم این‌طوری بوده. من وقتی برای محمد یعقوبی «خشک‌سالی و دروغ» را بازی می‌کردم، یکی از بازیگرانش آیتدا کیخایی بود و ما آن را ۱۸۰ بار اجرا کردیم، در صحنه قورباغه دهان‌گشاد که این بازیگر یک جсок را با گریه تعریف می‌کرد، متأسفانه اغلب تماشاگران می‌خندیدند

درحالی‌که صحنه بسیار اندوهناکی بود. بنابراین ما هم در خیلی از لحظات کیمیک نیستیم اما تماشاگر برداشت کم‌دی دارد چون خیلی عریان درباره زندگی‌اش قضاوت می‌کند.

❖ **به‌ر تقدیر، در این متن جنگ و خشونت بسیار غالب است که این وجه تراژیک را برابرس با کم‌دی‌اش می‌تواند مطرح کند؟**

قبل از اینکه متن به پایان برسد، خودم هم حس می‌کردم موقع

خواندن چه طنز نوشته شده است. فردا و پس‌فردایش هم که خواندم، متوجه این طنز شدم. البته می‌دیدم با چه اتفاق سنگینی همراه است و به‌گمانم این زاویه من درست است بعد از اینکه اجرا تمام شود، مخاطب متوجه آن اتفاق تلخ خواهد شد و در خانه‌اش به آن فکر خواهد کرد. این تضاد است که طنز را ایجاد می‌کند چون هر دو خانواده فکر می‌کنند متمدن هستند و داعیه تمدن را دارند، ولی در ۷۰ دقیقه کم‌کم حرف‌هایی را می‌زنند که منجر به دعوا و بحث می‌شود تا لحظه‌ای که دیگر بی‌شرمانه شامپانزه درویشان بیرون می‌آید و رفته‌رفته تبدیل به هیولا می‌شوند. آنت هم می‌گوید برویم اینها هیولای وحشتناک هستند. این تعبیر زن میهمان است که خانواده میزبان (میشل و ورونیک) را هیولا خطاب می‌کند درحالی‌که خانواده میهمان هم چنین چیزی هستند و هر دو طرف وحشتناک شده‌اند.

❖ **متأسفانه دکور متفاوت و تازه‌ای نسبت به اجرای علیرضا کوشک‌جلالی در کارتان نمی‌بینیم؟**

این دکور را براساس شیوه اجرایی اتخاذ کرده‌ایم. من با خانم آتوسا قلمقرسالی خیلی صحبت کردم که دکور را به سمت مینی‌مال‌شدن ببریم و اما بازی‌ها کاملاً ناتوارالیستی باشد برای اینکه دکور توجه را از تماشاگران



ستاره پسیانی و علی سرابی بر صحنه «خدای کشتار»



عکس: امیر جدیدی، شرق

نگیرد و بازی‌ها متمرکزتر باشد. یعنی فقط تماشاگر یک خانه را ببیند که در آن صاحبخانه منظم است و چیدمان مرتبی دارد و این نظر طراح بود که البته در جاهایی هم مینی‌مال شده است.

❖ **ولی بیشتر جلوه واقعی دارد؟**

بله، اما تقریباً نیم‌نگاهی هم به مینی‌مالیسم شده است.

❖ **شاید گروتسک آن می‌توانست دکور را کاملاً**

دگرگون کند و...؟

البته این هم تگاهی است!

❖ **بازتاب کار چگونه بوده است؟**

واقعیتش این است که ما با تالار تازه‌تأسیس- مستقل تهران- وارد قرارداد سنگینی شده‌ایم اما هنوز تالار به یک‌سری از تعهداتش عمل نکرده است و مخاطب و بازیگر در سالن گرم قرار می‌گیرند که باید تهویه هوا به کار گرفته شود و این‌نا راحت‌کننده است؛ اما ما از اجراییان راضی هستیم به چند دلیل: اول اینکه حجم تماشاگران‌مان بسیار است و در ظرف ۴۰ دقیقه بازکردن سایت برای خرید و رزرو یک هفته، بلیت‌ها به فروش می‌رود و چهار هفته به این‌گونه طی کرده‌ایم. دوم اینکه این فرهنگ دارد برای تماشاگر چا می‌افتد رزو و ساتی را برای دیدن نمایش صرف و از یکی، دو هفته قبل برای خودش چا رزرو کند. این خشنودگکنده است و ما در این زمینه داریم رکورد می‌شکنیم.

❖ **آیا مخاطب نمایش درگیر با معنای آن نیز خواهد شد؟**

بسیار زیاد! بارها در فضای مجازی درباره‌اش نوشته‌اند و گاهی نیز حضوری و تلفنی درباره‌اش گفته‌اند. فرقی نمی‌کند از میان هنرمندان و حتی عوام نیز با این کار ارتباط گرفته‌اند و اظهار نگرانی کرده‌اند که گفته‌اند چه متن خوبی که به‌درستی و در زمان خودش اجرا شده است که این مفهوم را به تماشاگران گوشزد می‌کنیم که ما را دارد تهدید می‌کند. درواقع متن طوری است که مخاطبانش راحت مفهومش را بگیرند و البته در کارگردانی و بازیگری هم ما سعی کرده‌ایم در ساده‌شدن مفاهیم بکوشیم با آنکه این متن بسیار سخت است، چون روی لبه تیغ باید حرکت کنی و هر آن ممکن است دچار لودگی و مسخرگی شوی و از بنیان متن را ویران کنی.

❖ **چون قصه این قابلیت را دارد که در دل دعواها، لودگی رخ دهد؟**

بله... اما مفهوم فراتر از یک لودگی صرف است و در آن دو خانواده در دل دعوا هیولابودنشان را به تماشا می‌گذارند.

❖ **معروفیت یاسمینا رضا هم به این دلیل است که مولیر زمان معاصر و مدرن است و توانسته در چندلایگی متونش ضمن کم‌دی‌بودن، به تراژدی این دوره معاصر هم تلنگر بزند؟**

بله، روابط چندلایه است و خیلی خوب مطرح کردید که رضا، مولیر مدرن است و این چیزهایی را که اطرافش هست، نشان می‌دهد.

❖ **آیا به دلیل اقبال عمومی امکان دارد این نمایش را در اینجا با جای دیگر تمدید کنید؟**

فعلاً می‌دانم تا شروع زمستان نمی‌شود و خودم هم چنین قصدی را ندارم برای اینکه بیشتر از دو ماه اجرا تمدید نخواهد شد و ما آخرین روز اجراییمان ۱۷ تیر خواهد بود و من ۱۸ تیر از ایران به مدت دو سه می‌روم و فکر می‌کنم تا آن زمان به دلیل فروش بلیت‌ها، فقط ۱۱ اجرای دیگر داشته باشیم که برای رزرو با مانده باشد.

❖ **نکته پایانی؟**

تماشاگران تئاتر در ایران بسیار باهوش هستند و نمی‌توانیم به آنها دروغ بگوییم و چیزی را به آنها قالب کنیم. بنابراین نمی‌شود با کلک و تمهید دروغین، مخاطب را جذب کرد و حتی آوردن چهره‌ها در دیده‌شدن تئاتر نقشی ندارند مگر اینکه کار قابل تماشا و تأمل باشد. الان هم از هنرمندان تئاتر استفاده کرده‌ام و نوید محمدزاده هم کاملاً تاتاری است با آنکه در چند ماه اخیر دو فیلم سینمایی از او پخش شده است. خودم در تالار وحدت با پنج چهره سرشناس سینمایی کاری را به صحنه بردم که به دلیل ضعیف‌بودن، به‌مرور تماشاگران‌اش را از دست داد. اما اگر کار درخورتامل باشد حتی بیش از صد اجرا هم پر خواهد رفت. من از این تماشاگران فهیم تشکر می‌کنم.

تئاتر

سه‌شنبه • ۲۵ خرداد ۱۳۹۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۰۷ • ۹

شرق روزنامه

بلک‌باکس

درباره «کشتن کفتر چاهی» به کارگردانی رضا حداد

جهان خشن تارانتینویی



محمدحسن خدانی

رضا حداد این‌بار به سراغ متنی از چرمشیر رفته که سؤال بنیادین‌اش این است: بشر امروز در چه جهانی زیست می‌کند و جهان مطلوب کدام باید باشد. جهانی گرفتار ملال و زشتی و بیماری. جهانی که بهتر است از لوث امر غیر زیباشناسانه، پاک شده و زیبا شود. متن به صراحت می‌گوید «زیبایی» همان خیر است؛ همان صلاح و سعادت. گفتار راوی، همان عنصر مردانه نمایش «کشتن کفتر چاهی» بیان بصیرت‌هایی‌ست در قبال جهان آلوده این روزها، که چگونه حذف و طرد بیماری/ بیماران، تحقق آرمانی زیستن مردمان سالم و زیاست. راوی با صدای شاعرانه و مرمرز آتلیا پسیانی، مکرر بیان می‌کند جهان مطلوب، همان جهانی که پروردگار وعده آن را بشارت داده، جهانی‌ست زیبا و عاری از ناپاکی و زشتی. حال که بیماری، نقصان و زشتی همه‌جا را آلوده کرده است،

باید دست به کار پالودن شد. تیغ برکشید، حتی گلوله شلیک کرد و گاهی هم راه نفس کشیدن برید. «کشتن...» روایت همین پالودن‌هاست؛ با دخترانی که از سر ملال، ماجراجویی با حتی کتجاکوی دوران جوانی، دست به جنایت می‌زنند و به قول راوی، بیماران و دردکشندگان را راحت می‌کنند. «کشتن...» میان ساحت اخلاقی کیرکگاردی و ساحت زیباشناسانه نیچهای، دومی را برمی‌گزیند. ساحت اخلاقی با عنایت به «دیگری»، نقاط منفی، نقصان‌ها و بیماری «دیگران» را می‌پذیرد؛ چراکه این را اخلاقی‌ترین کشش می‌داند، اما در ساحت زیباشناسانه نیچه‌ای که «من» اهمیت کانونی دارد، جهان زیبا برای «من» است که معنا و مفهوم دارد؛ جهانی فارغ از سستی و زشتی، بیماری و به تمامی زیبا و دل‌انگیز. توگویی، جنایت، کشتن یا همان راحت‌کردن، تنها امکان ساختن آن جهان آرمانی‌ست و به نوعی، مقاومت در قبال ابدال زمانه و ضدیت با زیست حقیرانه. جهان «کشتن...» جهان خطرناکی‌ست. آدم‌ها به ساده‌رین بهانه‌ها، می‌کشند و کشته می‌شوند. هر نقعی و هر لاعلاجی، وسوسه‌ای است برای حذف، قتل و راحت‌کردن. یک بخش خوش تارانتینویی انکار که آن مازاد سرگرمی‌کننده سینمای تارانتینو را آن‌چنان ندارد. بیشتر کلنچار رفتن با بطالت و ملال روزگار است. آن‌هم باخشونت، ماجراجویی، دراک و الککل، قربانی‌کردن «دیگری» است، بدون وسوسه‌های الهیاتی و بشارت‌دهنده‌گی. وقتی در آغاز نمایش، آن اجتماع دختران، زنی بیمار و سربطانی را برای حذف، کشتن و راحت‌کردن انتخاب می‌کنند، می‌توان جهان هولاتی را متصور بود که چگونه توجیه فلسفی یافته است. وقتی تصویر ویدئویی ضبط شده همان زن سربطانی بر صحنه احضار می‌شود، که از رنج خود می‌گوید که چگونه سرطان، شش ماه بیشتر امکان زیستن را برای او باقی نگذاشته؛ همه ما، ما مخاطبان، با وجدان‌های معذب، با او همدلی می‌کنیم و البته می‌دانیم آن دختران عاشق زیبایی جهان، دست به کار شده و با کشتن او و سپس جدا کردن سر از بدن، بیمار سربطانی را راحت کرده‌اند. جهانی بس وحشتناک و غریب بی‌معنایی. جهانی که باید از شرش رها شد و دیگران را هم از شرش رها کرد. «کشتن...» در سیر تطورآمین خشونت‌ورزی‌هایش، بهانه‌های کشتن را ساده‌تر می‌کند. به یاد بیاوریم آن صحنه استعمال مواد مخدر و خنده‌های هیستریک آن دو دختر، را که چگونه به شلیک کردن و کشته‌شدن یکی‌شان منجر می‌شود، یا آن صحنه آتلیه عکاسی که در نهایت به خفه کردن یکی از دخترها می‌انجامد. فقط به خاطر آنکه یکی از دخترها از پاس‌خ‌دادن به اینکه پیشنهاددهنده عکاسی پورنوگرافیک کیست و چه کسی دارد از آن‌ور خط

حرف می‌زند، امتناع می‌کند و از پس این کشتن‌ها، این حذف‌ها و این راحت کردن، شخصیت‌ها دست‌های آلوده و البته وجدان‌های معذبی خواهند داشت. یک تنگ ابدی که حتی اعتراف کردن و تسلیم‌قانون‌شدن هم آن ال‌تیمار نخواهد بخشید. فقط مرگی زیباشناسانه احتمال بخشایش و زیست قهرمانانه را مهیا می‌کند. یک مرگ رمانتیک و شاعرانه، که قرار است با مرگ خودخواسته و زیباشناسانه، جهان را به بُخت و حیرت و تأمل وا دارد. «کشتن...»، در فقدان زیستن در ساحت اخلاقی، در فروغلتیدن تمام‌عیار در ساحت زیباشناسانه، فاقد چشم‌اندازی روشن و راهایی بخش است. در این جهان تیره‌وتارا، کشتن‌های فردی، توان غلبه بر زشتی جهان را ندارد. جهانی بی‌امید، مشغول بازنمایی قتل دیگری و زُست‌های احمقانه گرفتن، هنگام سلفی گرفتن کنار جازانه و به نمایش درآوردن آن در جهان فیس‌بوکی/ اینستاگرامی. جناب رضا حداد، با دلبستگی مثال‌زدنی به تکنولوژی‌های پیشرفته اجرایی، امکان به صحنه درآوردن ناممکن‌ها را مهیا می‌کند، بر خلاف رویکرد کمینه‌گرای گروتفسکی- که دلبسته کاستن از اشیای صحنه است- مشغول افزودن‌ها و افزودن‌هاست. این تکنولوژی‌زدگی تحت‌نام‌ها و توجیهاتی چون تئاتر روز دنیا و... آن‌چنان تسمام روایت/ اجرا را از آن خود کرده که حتی به‌نظر می‌رسد، بازیگران را هم به تملک خود درآورده است. به نظر می‌آید، آنها هم قسسته‌ای از همان عمارت عظیم فوق مدرن شده‌اند و مقهور چرخ‌دنده‌ها، نقاله‌ها و نورپردازی‌های به ارمان آورده شده به وسیله صنعت. یادآور موجودی به نام فرانکشتاین که چگونه تکنولوژی مدرن، او را می‌سازد و بعدتر گرفتارش می‌شود. جهان دیستوپایی «کشتن...» البته تلاشی‌ست برای روایت اینجا و وضعیت ما، اما در نهایت توان اندکی برای بازنمایی وضعیت ما دارد و در چتره جهان معنایی خودش گرفتار لکتند و برگویی توأمان است. «کشتن...» امکان چندانی برای راهایی و رستگاری ندارد، برای زیستن اخلاقی در جهان بی‌اخلاق شده‌ما. اثری که گرفتار کشتن سادیستی دیگران یا خودکشی مازوخیستی شاعرانه خود است. چرمشیر حداد، با فراموشی خشونت‌های ساختاری، تمام خشم خود را معطوف به آدم‌های بیمار و از کار افتاده و البته مطرود می‌کند و اینجاست که باید پرسید، تکلیف متن را ساختارها، نهاده‌ها و دولت چیست؟ کسی که سرطان گرفتار، آن‌که گرفتار بیماری وسواس است، همگی پیش‌تر، توسط ساختار دولت، به نوعی حذف و سرکوب شده‌اند، چرا «کشتن...» مشغول تغافل همه‌لانه‌ست در ندیدن آن خشونت هیولاش ساختاری؟ مراد فرهادپور، به امکان راهایی جهان بیش از حد مدرانه ما توسط هیستری زنانه اشاره داشت. «کشتن کفتر چاهی» حتی این هیستری زنانه را هم در نهایت، کنترل و به مرگ زیباشناسانه تبدیل می‌کند. آن هم با صدای دلنشین و آشای جناب پسیانی.

ادامه در صفحه ۱۴